**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021104**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد حقیقت تعلق زکات به اموال صحبت می‌کردیم، یک تعبیری در جلسۀ قبل عرض کردم این نیاز دارد به یک مقداری تصحیح و توضیح. ما عرض کردیم که تا اینجا آن بحث‌هایی که دنبال می‌کردیم این بود که اوّلا زکات تعلق به عین پیدا می‌کند، این از مجموع ادله روشن هست. از طرف دیگر اینکه زکات چه به نحو اشاعه باشد، چه به نحو کلی فی المعین باشد این یک اشکالی در موردش هست آن این است که اگر زکات از خارج زکات پرداخت بشود به عنوان اصل مجزی هست نه به عنوان بدل، و این با مالکیت ارباب زکات و مستحقین زکات نسبت به سهامشان سازگار نیست، حالا چه به نحو کلی فی المعین باشد چه به نحو اشاعه باشد، خب مرحوم آقای خویی این را از بحث شرکت در مالیت دانسته بودند که عرض کردیم برای ما قابل فهم نبود فرمایش ایشان. حاج آقا اینجا تعبیر می‌کنند که اینکه می‌شود زکات را از خارج زکات داد خودش نشانگر این هست که به نحو حق هست نه به نحو ملکیت. ما اینجوری می‌خواستیم تحلیل بکنیم با این تعبیر تحلیل کردم که ما بگوییم که زکات تعلق گرفته به نحو کلی فی المعین ولی معینش خصوص عین زکوی نباشد، اعم از عین زکوی و غیر عین زکوی باشد. این تعبیر تعبیر درستی نبود که من تعبیر نمی‌کردم چون لازمۀ این مطلب یک نتیجه‌ای هست که قطعا این نتیجه درست نیست از روایات خلافش استفاده می‌شود، آن این است که فرض کنید ما اگر گفتیم که زکات تعلق گرفته به یک گوسفندی که این گوسفند، گوسفند کلی که، کلی فی المعین، معینش آن ۴۰ تا گوسفند هست یا ۴۰ تا گوسفند خارج اینها. نتیجۀ بحث این است که یک شخصی ۴۱ تا گوسفند داشت، ۴۰ تا گوسفند هست مثلا، اولا یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم آن این است که اگر شخصی ۴۰ تا گوسفند داشت بعد از اینکه، حالا به جای ۴۰ تا گوسفند اینجوری عرض بکنم، شخصی ۵ تا شتر داشت و یک گوسفند، خب این یک گوسفند را می‌تواند به عنوان زکات بدهد آن بحثی نیست. حالا این ۵ تا شتر همه‌اش بدون تفریط و اینها تلف شد. این اگر قرار باشد زکات به نحو کلی باشد خب باید آن متعین باشد در آن یک گوسفند، در حالی که نه تعین در یک گوسفند پیدا نمی‌کند قطعا زکات ساقط می‌شود. اگر همۀ مال زکوی بدون تفریط تلف بشود زکات هم ساقط می‌شود در حالی که اگر کلی فی المعینی باشد که ظرفش اعم از مال زکوی و غیر زکوی

**شاگرد:** بعد از وجوب تلف بشود؟

**استاد:** بعد از وجوب. بعد از وجوب تلف بشود، یعنی کل مال زکوی ما تلف بشود، این دیگر زکات واجب نیست، روایت هم روشن هست در این جهت که بدون، فرض کنید که قبل از اینکه بخواهد عزلش کند مثلا امکان، خودش هنوز نیامده که می‌خواهد بیاید برای عزل کردن و امثال اینها، نمی‌داند که مالک وجود دارد، مالک وجود ندارد، دارد بررسی می‌کند که در آن محل خودشان مالک وجود دارد یا وجود ندارد و خب تلف بشود.

**شاگرد:** مستحق وجود دارد

**استاد:** مستحق وجود دارد یا وجود ندارد. خب این قطعا با تلف تمام عین زکوی بلا تفریط زکات هم ساقط می‌شود که روایت‌های روشن هم در این مطلب وجود دارد، حالا مفروض را شما اینجا بگیرید که امکان عزل هم نباشد، حالا جایی که امکان عزل باشد خب روایت می‌گوید باید عزل کند. حالا جایی که امکان عزل نبوده.

**شاگرد:** الآن فقط یک گوسفند دارد همان نیت عزل نیست؟

**استاد:** نه، باید چیز کند.

**شاگرد:** همان گوسفند هم زکات باشد.

**استاد:** نه، فرض کنید حالا به جای یک گوسفند ده تا گوسفند دارد، حالا یک گوسفند فرض نکنید، این مشکل چیز داشته باشد. ده تا گوسفند فرض کنید، مشکل ما این نیست. ده تا گوسفند دارد اینجا کل مال تلف شد، خب زکات هم تلف می‌شود. قطعا اینجوری است که لازم نیست آن گوسفند را دیگر ادا کند. بنابراین به آن شکلی که ما تعبیر می‌کردیم تعبیر درستی نیست، اینجوری من می‌خواهم عرض کنم ببینید آن نکته‌ای که می‌خواستم رویش تکیه کنم چیز دیگری بود یک قدری تعبیرم بد بود. تشبیه به زکات از سنخ کلی فی المعین می‌خواهم بکنم، عرضم این هست که شخصی که مالک کلی هست در کلی فی المعین این شخص نسبت به آن اجزاء افراد آن کلی، کلی‌هایی که در آن معین وجود دارد افرادش و مشخصات و جزئیات خارجیه‌اش ملک اینها نیست، ولی یک نحو حقی برای او نسبت به آنها تعلق می‌گیرد که سبب می‌شود که ملکیت مالک اصلی نسبت به آنها مضیق بشود به طوری که نتواند در آن ملک‌ها تصرف منافی با حق مالک کلی بکند. تصرف منافی مالک کلی را که مالک اصلی نمی‌تواند انجام بدهد این به خاطر ملکیت مالک کلی است، این ملکیت مالک کلی اثر می‌گذارد کلی یک امری است در خارج تحقق ندارد، ولی اینکه در خارج وجود ندارد به نحو کلی هست نسبت به آن اعیان خارجیه یک تضییق در ملکیت ایجاد می‌کند. ما این را می‌خواهیم بگوییم که شارع مقدس یک ملکیتی برای ارباب، یک نوع حقی برای ارباب زکات قرار داده یا بفرمایید ملکیت حالا آنش خیلی مهم نیست که بگوییم حق، ملکی هر چی باشد. ولی نسبت به عین زکوی ملکیت مالکین را مضیق می‌کند به طوری که اینها نمی‌توانند هر گونه تصرفی در ملک بکنند که منافات داشته باشد با آن ملک ارباب زکات، اینکه تعلق به این عین پیدا کرده نتیجۀ تعلق به عین این هست که ساعی هر جا این عین رفت می‌تواند آنجا برود مطالبه کند. البته مطالبه که می‌کند مطالبه نمی‌کند از عین هم بدهد، باز هم به همان نحو کلی، یعنی مشتری که از بایع می‌خرد آن مشتری اگر ساعی آمد بهش گفت زکات بده لازم نیست از این عین بدهد، یک گوسفند دیگر ممکن است بخرد بردارد بهش بدهد، اشکال ندارد یک گوسفند بخرد بهش بدهد صحیح است، ولی این کأنّه این عین خارجی ذمه‌اش مشغول است، یک تنه شبیه ذمه‌دار، مشغول الذمه بودن خود این عین خارجی، این عین خارجی یک نوع ملکیت طلقه برای ارباب و مالکین خودش ندارد، به خاطر همین اینها حق ندارند تصرفاتی در این ملک بکنند که منافات با حق زکوی داشته باشد، و به این نحو. و اینها با همدیگر یک حقی هست، این حق در عین هست و حق یعنی ارباب زکات می‌توانند یک، فرض کنید از این جهت شبیه حق رهن در نظر بگیرید، بدهکار هستند نسبت به یعنی آن مالکین نسبت به مستحقین بدهکار هستند، ولی این بدهکاری‌شان یک بدهکاری صرف نیست، بدهکاری هست که ملکیت شخص نسبت به آن مال زکوی را هم مضیق می‌کند، اختیارداری‌اش را سلب می‌کند به گونه‌ای می‌کند که نباید تصرفاتی را انجام بدهد که منافات، اصلا این تصرفات ممضا نیست، نه بحث تکلیفی، وضعا تصرفاتی که آنها بخواهند انجام بدهند آن تصرفات ممضا نیست. یک نکته اینجا من عرض بکنم آن این است که اینکه این حق به عین تعلق می‌گیرد یک خاصیتی دارد، آن خاصیتش این است که اگر ملک بدون تفریط من، بدون اینکه من، از بین برود، زکات هم از بین برود، طبق قاعده زکات از بین می‌رود، چرا از بین می‌رود؟ چون این زکات در این عین است، یک موقعی زکات ابتداءً به ذمۀ شخص هست و این مال صرفا یک رهن آن دین هست کما اینکه آنهایی که زکات را حق به منزلۀ حق رهن دانستند خب این نتیجه‌اش این هست که اگر زکات تلف بشود آن دین سر جای خودش باید باقی بماند، فوقش این است که رهینه از بین می‌رود، رهنیتش ولی اصل حق زکوی چرا از بین برود؟ ولی این این شکلی نیست، حقی که اینجا هست حقی هست که در عین است، به تبع تلف عین بلا تفریط، اگر عین را با تفریط تلف کرده باشد خب متعلق حق را من اتلف مال الغیر فهو له ضامن یک نوع اتلاف مال غیر کرده، مال غیر مراد خصوص مال به آن معنا نیست، متعلق حق غیر را هم کسی تلف کند ضمان دارد، نه مال را تلف نکرده، در محافظت از مال هم کوتاهی نکرده ولی مال تلف شده دیگر. فرض کنید عرض کردم عزل هم امکان‌پذیر نبوده که بخواهد عزل کند، عزل هم نمی‌توانسته بکند هنوز ولی تلف شده. خب این قطعا از جهت روایات خیلی روشن هست که هیچگونه ضمانی به عهده‌اش نیست. مثلا فرض کنید که در آن محلی هم که چیز بوده مستحق نبوده، این صورت‌های روشنی که هر یک از این صور در روایات هست، روایات می‌گوید اگر مثلا مستحق داشت به مستحق نداد تلف بشود ضامن است، نه قدر مسلم مسلم در نظر بگیرید، مستحق در محل نبوده، امکان عزل نبوده، در نگهداری و حفظ مال هم افراط و تفریط نکرده، در اینجا قطعا زکات ساقط می‌شود از جهت روایات مسلم است و این یک نحو حقی هست که بند به مال است، به طوری که از فروع وجود آن مال هست، اگر آن مال از بین برود این حق هم از بین می‌رود.

**شاگرد:** از اموال غیر زکوی هم از بین برود باید زکات ساقط می‌شود درست است؟

**استاد:** نه ربطی به آن ندارد.

**شاگرد:** چون حقش به همۀ اموال تعلق گرفته.

**استاد:** قرار نشد اینجور باشد دیگر، قرار شد اصلاح کردم دیگر، آن حرف قبلی بود، عرض کردم که حق به خود همین عین تعلق می‌گیرد، حق به خود همین تعلق می‌گیرد ولی حق یک گوسفند، من حالا این را توضیحی بدهم، این تعبیری که فی خمس من الابل شاة آقایان بعضی وقت‌ها می‌آیند این را معنا می‌کنند که فی را به معنای سببیت معنا می‌کنند، فی را، یعنی خمس از ابل منشاء شده است که یک شاتی به عهدۀ من بیاید، ما این را معنا نمی‌کنیم. فی را دقیقا ظرفیت معنا می‌کنیم ولی چجوری ظرفیت معنا می‌کنیم؟ می‌خواهیم بگوییم که یک شاة کلی، این شاة کلی آن خمس من الابل را چیز می‌کند، مثل بیخ خرش را گرفته، یک نوع در بند می‌کند آن ۵ تا ابل را، آن ۵ تا ابل به وسیلۀ آن شاتی که خداوند آن شاة را برای ارباب زکات گرفته آن ۵ تا ابل ملکیت مالک نسبت به آنها گیردار می‌شود، مضیق می‌شود. خود آن مال بما هو مال مالک به وسیلۀ این گوسفندی که، گوسفند درش هست یعنی چی؟ یعنی گوسفند برش هست، بعضی روایت‌ها علیٰ دارد، یعنی این گوسفند منشاء می‌شود یک نوع ثقلی برای این مال هست، این مال یعنی یک نوع گرفتگی، تضیق در ملکیت مالک نسبت به این مال تحقق پیدا می‌کند، این ملکیت و تضیق از یک جهتی شبیه مفهوم استعلیٰ دارد علیٰ مناسبش است، از یک جهتی شبیه ظرف دارد کأنّه آن، یک چیزی که در یک ظرف قرار می‌گیرد برای آن سنگینی ایجاد می‌کند، بر او فرض کنید مثلا یک، این سینی وقتی این استکان توش قرار می‌گیرد این سینی به خاطر قرار گرفتن استکان در آن یک گرفتگی درش ایجاد می‌شود، یک سنگینی، کأنّه به دوشش این سینی آمده، یک همچین مفهومی فی خمس من الابل شاة هست. و این فرق دارد فی قتل الخطاء الدیة. فی قتل الخطاء هیچگونه اعتباری نسبت به آن قتل خطا نیست، آن قتل خطا نباید مثلا این دیه را بدهد کأنّه، آن قتل خطا این وسط جز سبب شدن برای دیه چیز دیگری آنجا نیست، اینجا این شکلی نیست. یک مفهوم، یک نوع تضیقی یک نوع گیر بودن آن عین زکوی به وسیلۀ وجود یک حق در آن برای ارباب زکات وجود دارد که این عین زکوی هر کاری دلش بخواهد نمی‌تواند بکند، این که ما می‌گوییم عین زکوی هر کار می‌خواهد نمی‌تواند بکند عین زکوی و مالک اینها با همدیگر توأمان هستند، یعنی آن حالتی که مالک نسبت به عین زکوی دارد را می‌توانیم به آن عین زکوی هم نسبت بدهیم، یعنی مضیق بودن ملکیت مالک در این عین زکوی خود آن عین زکوی را هم کأنّه مشکل برایش ایجاد می‌کند، این تصویری هست که به نظر می‌رسد که، یک نوع حق است، و این حق حالا اجمالش را هم عرض بکنیم، ما دلیل هم نداریم که این حق باید مشابه یکی از حقوق دیگر باشد، نمی‌دانم با رهن شبیه بدانیم، با حق الجنایة شبیه بدانیم، با آن احتمالات مختلفی که در حقیقت حق گفته شده، نه یک حق برأسه هست، احکام خاص خودش را دارد و آن دیگر در مورد هیچ، اینجور نیست که مثلا بگوییم این حق شبیه حق رهن است، سایر احکام رهن را می‌خواهیم بار کنیم، شبیه حق جنایت سایر احکام، نه یک حق برأسه هست که هر یک از احکام خاصه‌ای که می‌خواهیم بار کنیم آنها را باید یکی یکی از ادله حالا اصول لفظیه، اصول عملیه آن بحث‌هایش را دنبال کنیم.

**شاگرد:** اگر یک کثرت استعمال باشد انصراف ایجاد نمی‌شود؟ مثلا فی علیٰ هر جا در روایات آمده می‌توانیم یک احکامی را داریم؟

**استاد:** نه همچین چیزی وجود ندارد. یک اگری می‌گویید بنده خدایی گفته بود که یک ماست دست گرفته بود کنار دریا گفته بود چی کار می‌خواهی بکنی؟ گفت می‌خواهم با این دریا دوغ درست کنم گفت آخه با یک کاسه ماست که نمی‌شود که دریا دوغ کرد، گفت می‌دانم ولی اگه بشود چی می‌شود. حالا اینجا در این بحث‌های ما یک بحث، یک دلیل هشتمی وجود دارد از ادلۀ ده گانه‌ای که برای نفی اشاعه وجود دارد، بحث قصد قربت کردن و اینها. آن خودش یک نکتۀ خیلی مهمی هست در این بحث منهای بحث نحوۀ تعلق حق زکات، آن این است که اساسا در حکم وضعی زکات قصد قربت چقدر نقش دارد، چجوری نقش دارد؟ اگر کسی بدون قصد قربت زکات را بدهد چی می‌شود؟ این حالا منهای بحث اینکه آیا به نحو اشاعه هست، کلی فی المعین هست، حق هست، هر چی می‌خواهد باشد نحوۀ تعلق زکات به مال از یک طرف، از یک طرف عبادی بودن زکات این دو تا را نتیجه‌اش چی می‌شود؟ چون اینها، مثلا آقای هاشمی این مطلب را دارند که در حکم وضعی و در مالکیت و ذی حق بودن مستحقین زکات آن قصد قربت دخالت ندارد، بدون قصد قربت هم داده بشود، مثلا بدون قصد قربت داده بشود به این عنوان که مثلا ساعی آمد به زور گرفت، آن زکات ادا شده، اینها حالا یک نکاتی هست که باید ما دنبال کنیم ببینیم که این، چون عمدۀ بحث عبادی بودن زکات وجه اصلی‌اش اجماع است، در اینکه زکات عبادی است آیا در حکم وضعی که اینجا وجود دارد هم قصد قربت دخالت دارد؟ دخالت ندارد؟ به چه نحو هست؟ این را حالا باید دقت بشود یک مقداری رویش، در کلمات آقایان مطالعه بشود ببینیم اجماعی که بر عبادی بودن زکات هست و اصلا از ادله هم فی الجمله همین مطلب استفاده می‌شود نه اینکه استفاده نشود، ولی آیا به چه نحو از ادله یا اجماع عبادی بودن زکات استفاده می‌شود این را یک قدری باشد بعدا در موردش صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** اینکه از یک گوسفند غیر از گوسفندهای موجود زکات بگیرد بدهد آن را چرا فقها می‌گویند که قطعا بعد از گوسفند

**استاد:** می‌گوید از خود روایت تعبیرش اینجور فهمیده می‌شود. اصل این را می‌گویند یک گوسفند در این ۵ شتر وجود دارد، خب یک گوسفند را بدهی حق را دادید دیگر، یعنی از اوّل جعل اولیه‌ای که وجود دارد به گونه‌ای هست آن فی خمس من الابل شاة دارد جعل اولیه می‌کند دیگر، یک موقعی هست یک جعل اوّلیه هست می‌گوید این جعل اولیه را به این شکل هم می‌توانید شما امتثال کنید، یک تعبیری که آقایان در بحث انفصال دارند جعل بدل، مفرق جعلی، ولی نه وقتی گفتند صلّوا، خب نماز بخوانید نماز واقع می‌شود دیگر. یعنی آن چیزی که اصل شیء به آن تعلق گرفته امر به آن تعلق گرفته آن تحقق پیدا کند آن امر ساقط می‌شود دیگر، پیداست دیگر.

**شاگرد:** احتمال بدلیت نمی‌شود؟

**استاد:** نه اصل خود جعل اولیۀ شیء به این شکل است، جعلی که فی خمس من الابل شاة، فی خمس من الابل شاة این یعنی چی؟ فی خمس من الابل شاة یعنی یک شاتی را در این خمس ابل به گردن شما گذاشته، از یک طرف فی خمس من الابل هست، از یک طرف شاة هست، این خب باید یک جوری معنا کرد که این دو تا را با همدیگر بشود تلفیق کرد دیگر. این بحث تا این مقدار تمام.

حالا بعضی ریزه کاری‌هایی در مورد این بحث هست که حالا اینها را من بعدا یک مقداری می‌خواهم کلمات آقایان را هم ببینم در مورد که همان قصد قربت و امثال اینها اگر یک نکات قابل.

یک چیزی من فراموش کردم می‌خواستم این را هم اینجا عرض بکنم مرحوم آقای منتظری اینجا بحث مفصلی در مورد نحوۀ تعلق زکات کردند من وارد آن بحث‌های مفصل نمی‌شوم ولی یک چیزی ایشان در کل این بحث به عنوان یک اصل مفروض گرفته و من نفهمیدم این را ایشان از کجا مفروض گرفته، ایشان می‌گوید که اگر بعضی از مال زکوی تلف بشود این ضرر به ارباب زکات و مستحقین زکات و مالک اصلی وارد می‌شود بالنسبة. این را به عنوان یک اصل مسلم گرفته تمام چیزهای دیگر را با این، مثلا می‌گوید کلی فی المعین درست نیست یکی از نقاط، می‌گوید کلی فی المعین دو تا حکم اینجا وجود دارد که با کلی فی المعین نمی‌سازد، یکی اینکه از خارج می‌شود ادا کرد، این با کلی فی المعین نمی‌سازد که البته عرض کردم دقتش همان تعبیری هست که حاج آقا باید اضافه کنند، و آن که از خارج ادا می‌شود اصل است نه بدل، و الا بدل باشد که منافات با کلی فی المعین هم ندارد. ولی نکتۀ دیگری به عنوان نقض کلی فی المعین ذکر می‌کنند می‌گویند اگر کلی فی المعین باشد مثلا فرض کنید شما ساع من صبرة دارید، این صبرۀ شما ده ساع توش گندم هست، ۵ ساعش تلف بشود به مالک کلی ضرری وارد نمی‌شود، اینجور نیست که نصف ساع او، مالک نصف ساع بشود، در حالی که در زکات حق مستحقین زکات هم نصف می‌شود. این را من نفهمیدم چرا، از کجا نصف شدن حق ارباب زکات استفاده می‌شود، این را مسلم گرفته و می‌گوید با کلی فی المعین نمی‌سازد. لازمۀ کلی فی المعین این است که نه تلف نشود، در روایات هم این مضمون کلی فی المعین هست، که حقش از بین نمی‌رود و امثال اینها. ولی ایشان می‌گوید این نشانگر این هست که کلی فی المعین نیست، از کجا؟ ببینید دلیل خاصی وجود دارد یا نه. بحث‌های اجماع و امثال اینها در اینجور ریزه کاری‌ها و جزئیات اصلا جا ندارد، خود آقای منتظری این مطلب را اشاره کرده اصل تعلق زکات به ذمه، نحوۀ تعلقش چیز هست از مسائل فرعیات است و اینجور مسائل جزئی را بخواهیم اجماع و اینها در موردش قائل بشویم و از این اجماع بخواهیم مطلب را استفاده کنیم وجهی ندارد، حالا ببینید من اجالتا روایتی چیزی در این مورد ندیدم، حتی در مورد اجماع هم یادم نمی‌آید در این مسئلۀ خاص به این شکل که تلف بعض النصاب یوجب، موجب خسارت به هر دو می‌شود و خسارت فقط به مالک اصلی وارد نمی‌شود.

**شاگرد:** مرتقی هم می‌گوید که فتوا بر توزیع است

**استاد:** حالا فتوایش چی است فتوای کی است این فتوا چه ارزشی دارد، اولا هست یا نیست، و اینها من بعضی عبارت‌ها را دارم، اینها گاهی اوقات نتیجۀ تعلق به عین می‌گیرند، می‌گویند چون تعلق به عین دارد و تعلق به عین را هم به نحو اشاعه می‌دانند می‌گویند نتیجه‌اش این است که باید توزیع بشود، خب خسارت دو تا مالک هستند، مال شریکی‌شان نصف شده خب سهم هر کدامشان هم باید نصف بشود. اشاعه را به نحو، اینها یک نوع تصویر کلی فی المعین در کلماتشان خیلی وقت‌ها تصویر نشده، کأنّ تعلق به عین را با تعلق به نحو اشاعه یکی دانستند، تعلق ملکی به عین، نه تعلق حقی.

**شاگرد:** شما جلسات قبل فرمودید این اصلا جعل زکات از باب ارفاق به فقراست، می‌شود از همین استفاده بکنیم بگوییم چیزی که جعلش برای ارفاق به فقراست منافات دارد با اینکه ضرر به مالک وارد بشود، حالا که بخشی‌اش تلف شد این تلف را توزیع می‌کند.

**استاد:** نه، بستگی دارد به چه نحو چیز کرده باشد. اگر به نحو کلی فی المعین جمع شده باشد ضرر اصلا به، اصلا ضرر مستقیما به آن وارد شده، فرض کنید یک چیزی که از اوّل اگر به نحو کلی فی المعین جعل کرده باشد، به نحو کلی فی المعین برای فقرا جعل کرده. ارفاق به فقرا نحوۀ جعل را که تعیین نمی‌کند که آیا به نحو کلی فی المعین هست نیست چجوری است. بعد این را ملاحظه بفرمایید اصلا دلیلی بر این مطلب هست، نیست، من اجالتا دلیلی بر مطلب پیدا نکردم، این هم یک مطالعه‌ای بکنیم ببینیم از کجا این بحث به این شکل مسلم انگاشته شده و بحث را در سایۀ او تنظیم شده.

چهارشنبه است یک روایت می‌خواهیم بخوانیم.

**شاگرد:** آن روایت محاسن را فرمودید بحث می‌کنید. مشکل معارضین، دلالتش جای بحث نداشت؟

**استاد:** یک سری نکات دیگری اینجا در این بحث هست که حالا این را بعد در موردش صحبت می‌کنم. روایت بخوانم این را یکشنبه ان شاءالله، اینکه نتیجه‌گیری این مبنایی که عرض کردیم با آیۀ قرآن را چجوری جمع می‌کنیم؟ انما الصدقات للفقرا، آن لامی که در آنجا آمده آن لام با این، این را چجوری جمع می‌کنیم؟ از یک طرف ما گفتیم از لام اختصاص ملکی استفاده می‌شود، از این طرف اینجا می‌گوییم اینجا اختصاص ملکی نیست آن به هر حال اصل اختصاص که وجود دارد، آیا آن اصل اختصاصی که وجود دارد با این چه کار می‌کنیم؟ این یک طرف. طرف دوم اینکه از روایات استفاده می‌شود که این ملک فقرا هست، مالکیت فقرا را با مالک بودن آن ۴ صنف اینها را چجوری جمع می‌کنیم؟ یک سری بحث‌های دیگری وجود دارد که اینها را حالا من ان شاء الله یک شنبه در موردش صحبت می‌کنم.

من یک روایتی به تناسب امروز باز کردم این روایت آمد که تناسب هم با ایام دارد، روایت خاتم بخشی حضرت امیر صلوات الله علیه هست. این روایت چیزهای مفصلی دارد، سندهای خیلی زیادی دارد، که بعضی سندهایش معتبر هست، ولی منهای معتبر بودن بعضی از سندها در اینکه اصل قضیه اتفاق افتاده روایت‌هایش شاید یک تواتری در موردش وجود داشته باشد و مسلم است. حالا من یکی‌اش را می‌خوانم.

امالی صدوق هست که به: «أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ قَالَ إِنَّ رَهْطاً مِنَ‏ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدٌ وَ ثَعْلَبَةُ وَ ابْنُ يَامِينَ وَ ابْنُ صُورِيَا»

حالا اینها گاهی اوقات در این اسم‌های خاص خیلی وقت‌ها غلط و غولوط و تحریف‌ها و امثال اینها رخ می‌دهد. یک روایتی هست در مورد هفت زن بهشتی، اخوات السبع من البهشتی، هفت تا خواهر بهشتی، اسماء بنت عمیس و سلما و هفت تا خواهر هستند که بعضی‌هایشان پدری هستند بعضی‌هایشان مادری هستند که در یک روایتی هست که امام باقر علیه السلام در مورد آنها تعبیر کرده رحم الله الاخوات من الجنة، در خصال شیخ صدوق هست، در اسم‌هایش خیلی جاهایش غلط و غولوط دارد، چون اسم‌های خاصی است غلط و غولوط دارد، من می‌خواستم یک موقعی در آن ایامی که ایام شهادت حضرت زهرا که معمولا در مورد اسماء و سلما خیلی صحبت می‌شود این روایت را بیاورم بعضی اصلاحاتش را هم خدمت دوستان عرض کنم. ولی علی ای تقدیر می‌خواهم این را بگویم که این اسم‌های خاص خیلی وقت‌ها باید مراجعه کرد که غلط نباشد.

«فَأَتَوُا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَى ع أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»

یکی از مشترکات پیغمبر با حضرت موسی وصیت حضرت موسی به یوشع هست که حضرت موسی وقتی به یوشع وصیت می‌کند زن حضرت موسی با وصی حضرت موسی جنگ می‌کند، صفورا حضرت موسی دقیقا از چیزهایی که در روایات ما هست که آن چیزهایی که در امت‌های سابق رخ داده در این امت هم رخ می‌دهد در وصیت حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام نسبت به یوشع و جنگ همسر حضرت موسی و وصی حضرت موسی رخ داده.

«فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِيُّنَا بَعْدَكَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ‏ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قُومُوا» خلاصه بلند بشوید «فَقَامُوا فَأَتَوُا الْمَسْجِدَ» همه بلند شدند و رفتند مسجد دیدند از مسجد یک سائلی دارد بیرون می‌آید «فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ فَقَالَ يَا سَائِلُ أَ مَا أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً» کسی به تو چیزی داد «قَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَاتَمَ قَالَ مَنْ أَعْطَاكَهُ» این حالا در بعضی روایات در مورد قیمت این خاتم چیزهایی نقل شده که نمی‌دانم خراج چی بوده، آنها روایت‌های معتبر نیست از جهت سندی، ارزشی که اینجا داشته بحث ارزش مالی این خاتم نیست، بحث آن اخلاصی هست که پشت قضیه هست.

«قَالَ مَنْ أَعْطَاكَهُ قَالَ أَعْطَانِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي قَالَ عَلَى أَيِّ حَالٍ أَعْطَاكَ قَالَ كَانَ رَاكِعاً فَكَبَّرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ كَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي قَالُوا رَضِينَا بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ [صلی الهل علیه و آله و سلم] نَبِيّاً وَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيّاً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» می‌گوید «فَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِينَ خَاتَماً وَ أَنَا رَاكِعٌ لِيَنْزِلَ فِيَّ مَا نَزَلَ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَمَا نَزَلَ.»

۴۰ تا خاتم در حال رکوع دادم که این آیه نازل بشود آیه‌ای نازل نشد.

بعضی‌ها خیال می‌کنند جنبۀ کمیت مطرح هست و هر صورت عمل خیلی مهم است، باطن عمل، واقع عمل عامل اینها در ارج و قرب پیدا کردن آن عمل موثر است. حالا به تناسب ولادت حضرت امیر یادی هم بکنیم از مرحوم اردوبادی، مرحوم اردوبادی یک کتابی دارد علی ولید الکعبة، از آدم‌های فوق العاده مخلص از علمای نجف مرحوم اردوبادی بوده، مرحوم اردوبادی حاج آقا نقل می‌کردند از آقای آقا عزیز طباطبایی رحمت الله علیه که آقا عزیز طباطبایی می‌گفته که در ۵۰ سال اخیر در نجف شاید هیچ تألیفی در نجف، تألیف مهمی در نجف منتشر نشده باشد که به نحوی از انحاء مرحوم اردوبادی در آ نقش نداشته باشد، ادیب خیلی مسلطی بود، به ادبیات عرب خیلی مسلط بود و خیلی از آثار را می‌آمدند ایشان تصحیح می‌کرد و از طرفی هم به هیچ وجه توقع هم نداشت اسم ببرد بلکه شاید می‌گفت اسم هم نبرید از آن طرف قضیه بود، می‌گفت جلد کتاب شریف الغدیر را، جلد اوّلش در واقع نوشتۀ مرحوم اردوبادی است. مرحوم اردوبادی، مرحوم آقای امینی الغدیر را می‌آورده جلد اوّل را ایشان بازنویسی می‌کند، مطالبی را که آقای امینی نوشته بوده ایشان یک بار دیگر بازنویسی می‌کند. جلدهای دیگر را تا زمانی که مرحوم آقای اردوبادی زنده بود انگار نمی‌دانم چه جلدهایی از الغدیر، تمام آنها را می‌آورده می‌گفت مرحوم اردوبادی بیمار بود و در بستر بود آقای امینی می‌آمد می‌خواند ایشان اصلاح می‌کرد. جلدهای بعدی‌اش را خود آقای امینی نوشته ولی باز با اصلاح مرحوم اردوبادی رحمة الله علیه. یک آدم این مدلی بود خب کتاب خیلی مهمی دارد، علی ولید الکعبة در اثبات ولادت امیرالمؤمنین در کعبه و از کتاب‌های مهمی هست که نوشته شده. ان شاء الله خداوند ما را هم از کسانی قرار بدهد که امیرالمؤمنین نظر لطفی بهشان دارند و تمام شیعیان و محبین و ارادتمندان با اخلاص امیرالمؤمنین که در راه ترویج مکتب حضرت امیر صلوات الله علیه و دفع مکتب‌های وارداتی در اسلام حالا به هر معنایی می‌خواهید معنا کنیم تلاش کردند خداوند به همه‌شان عزت و سربلندی در دنیا و آخرت بدهد به برکت محمد و آل محمد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد